

# دکتر پوران شجینی بخشی در باب معانی حرف بر

این مقاله بصورت ناقصی در بهمن ماه ۱۳۳۶ در شماره اول مجله‌ی دانشکده ادبیات شیراز بچاپ رسید و اینک باتفسیر و تحقیق کاملتری از جهت تقسیم انواع معانی و مثال های متعددی برای هر یک از آن تقسیمات مجدداً بنشر آن مبادرت می‌شود کلمه «بر» سه صورت در زبان فارسی بکار میرود .

**اول** بصورت پیشاوند در ابتدای افعال مانند : برآویختن - برنهادن - برنشاندن - برنشستن - برآمدن - برخاستن - برآوردن - برشمردن - برافروختن و غیره مثال: بشمشیر هندی «بر» آویختند همی ز آهن آتش فرو ریختند

\*\*\*

که تاشاه مژگان بهم «بر» نهاد زسام نریمان همی کرد یاد

\*\*\*

شنیده به پیش منوچهر شاه بگفتند تا «بر» نشاند سپاه (۱)

\*\*\*

نبینی ابر پیوسته «بر» آید چو باران زو ببارد «بر» گشاید

\*\*\*

اگر خوبیت يك يك «بر» شمارم سرآید در شمردن روزگارم

\*\*\*

مرا عشق آتشی در دل «بر» افروخت که هر چند بیش کشتم بیشتر سوخت (۲)

\*\*\*

نامرادی را بجان «بر» بسته‌ام خدمت غم را میان «بر» بسته‌ام (۳)

\*\*\*

« در هیچ کار بی‌عون و عصمت حقتعالی هیچ کار «بر» نیاید »

« مرا تابخانه‌ی من در این راه حاجت بیاری نیست . این بگفت و پای دراستر آورد تا «بر» نشیند »

« يك شب دختر زاهد بیام صومعه «بر» آمد و در آن درخت نظاره می‌کرده (۴)

\*\*\*

**دوم** بصورت اسم و بمعانی مختلف مانند بلند و بالا در مقابل پائین . مثال :

هر کجا باغی است «بر» شد بانك مرغان از درخت

هر کجا کوهی است «بر» شد بانك کبکان از کمر (۵)

و بمعنی آغوش و کنار (۶) مانند :

۱- فردوسی ۲- فخرالدین گرجانی ۳- خاقانی شروانی ۴- جوامع الحکایات عوفی ۵- فرخی ۶- ونیز به معنی بار درخت - تن و بدن - سینه و پستان و نام درختی در هند آمده است .

مرا دل بود و دلبر هر دودر «بر» کنون نه دل بماندستم نه دلبر

\*\*\*

سوم حرف است و بدینمعانی در کلام آورده میشود :  
 ۱- بمعنی استعلاء که خود دو قسم میگردد : صوری و معنوی  
 اعتلاء صوری مانند :

«بر» خوانچه مینای فلک خود همه قرصی است

و آن هم ز بی گرسنه چشمان چوما نیست ( ۱ )

\*\*\*

بدم «بر» گاه دی چون شهر یازان کنون غرمی شدم بر کوهسازان

\*\*\*

دو چشمم ابر بارنده است «بر» کوه فتاده بر (۲) دلم صد گونه اندوه (۳)

\*\*\*

چند خواهی سود در مظموره کون و فساد

یک ره می بر نه قدم «بر» بام این نیلی حصار (۴)

\*\*\*

هست «بر» هر بام گوئی صد بهار قندهار

هست در هر کوی گوئی صد طراز شوشتر (۵)

\*\*\*

تا بخشم و شهوتی «بر» منیر اندر کوی دین

«بر» سرداری اگر چه سوی خود «بر» منبری (۶)

\*\*\*

اعتلاء معنوی مانند :

شود پادشا «بر» جهان سر بسر بیابد سخنها همه در بدر (۷)

«سیاری بسیستان فرمان یافت روز چهارشنبه چهار روز مانده از صفر . . . .  
 خلیفت کرد از جهت خویش «بر» سیستان پسر عم خویش رانصر بن عبدالله سیاری را پیش  
 از وفات خویش »

و عتاب بن العلاء (را) «بر» سیستان خلیفت کرد و بود او «بر» خراسان والی بود و

عثمان طارابی را «بر» سیستان خلیفه کرد (۸)

۲- بمعنی «اتصال و توالی» که غالباً بین دو اسم مکرر آورده میشود مثل : پدر

«بر» پدر ، زمین «بر» زمین ، کمر «بر» کمر ، سپر «بر» سپر ، زیان «بر» زیان ،  
 در این اشعار :

پدر «بر» پدر شاه و خود شهریار زمانه ندارد چنو یادگار

\*\*\*

غلامان گلچهره و دلربای کمر «بر» کمر گرد تختش به پای

۱- اثیر اخیسکنی ۲- بمعنی ظرفیت است ۳- فخرالدین گرگانی ۴- جمال الدین اصفهانی ۵-

قطران تبریزی ۶- سنائی ۷- فردوسی ۸- تاریخ سیستان

زمین «بر» زمین تا باقصای روم بجوشید دریا به لرزید بوم  
 بمردی و رادی بگنج و گهر \* \* \* ستون کیانم پدر «بر» پدر  
 سنان درسنان رسته چون نوك خار \* \* \* سپر «بر» سپر بسته چون لاله‌زار  
 نبرد همی پوست بر تازیان \* \* \* زدانش زیان آیدم «بر» زیان  
 \* \* \*

۳- بمعنی «ذمه - عهده» مثل اینکه بگویند :

«بر» شما است پاس خاطر بیچارگان نگاه دارید ( یا یادش خدمت شما بر من است )  
 یعنی بعهده و ذمه شما و من است و یا در این عبارت از قابوسنامه.

اورا فرمود که و «شاورهم فی الامر» یا محمد با این پسندیدگان و یاران خود مشورت  
 کن تدبیر «بر» شما و نصرت «بر» من که خداوندم

۴- بر مفعولی بمعنی «ب» که مورد استعمال فراوان دارد مثل :

تو عاشق صید و تیغ در کف عشاق تو دل «بر» آن نهاده (۱)

\* \* \*

همی دانم که «بر» بختم ستیزی بتیغ هجر خون من بریزی ( ۲ )

\* \* \*

بروای زاهد و «بر» درد کشان خرده‌مگیر که ندادند جز این تحفه بما روز الست.

\* \* \*

حافظ خلوت نشین باز بمیخانه شد از سر پیمان برفت «بر» سر پیمان‌ه‌شد

\* \* \*

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار گرفتند عکس تو «بر» لعل نگینم چه شود

\* \* \*

و یا در این عبارت از قابوسنامه :

«چون طبع «بر» تواضع عادت کند تن نیز متابع گردد .

بدان ای پسر که ایزد تعالی اینچنان نه از بهر نیاز خویش آفرید و نه «بر» خیره

آفرید بلکه «بر» موجب عدل آفرید و بیاراست «بر» موجب حکمت .

۵- بمعنی تصمیم و آهنگ کاری داشتن و با مصادرم ترکیب مثل «سر آن بودن» و آنسر  
 بودن» آنشدن ترکیب میشود مانند :

«بر آنم» که تازنده ماند تنم بسن و بیخ بد از جهان برکنم

\* \* \*

«بر سر آنم» که اگر دست فتنه شد کوتاه در این بهار بیفتم چوسایه پای گلی

\* \* \*

«بر سر آنم» که گر زدست برآید دست بکاری زخم که غصه سرآید

\* \* \*

«بر آنسرم» که اگر همتم کند یاری ز بار منت دونان کنم سبکباری

یا «برآنشدم» که دست از کار باز کشم وره صحرا پیش گیرم  
 «بر آنم» که دست از جهان باز دارم جهان با جهانجوی غافل گذارم

\*\*\*

۶- بمعنی (مخالف و موافق) مانند اینعبارت از تاریخ سیستان: «بسیستان مردی بیرون آمدهم از خوارچ و گفت من بدور کردن خوراج همی برخیزم و نام وی ابی بن الحصین بود مردم بسیار از هر دو گروه (۱) «بر» و جمع شد و حسین سیاری مشایخ و بزرگان شهر را زی او فرستاد ... بر آنکه این مردم را از خویشتن دور کن که ترافرمانی نیست و او نکرد بقول ایشان پس حسن سیاری بنفس خویش بحرب او شد و ایشان را برپرا کند.»  
 «پس بیست» «بر» (۲) عبدوس مردی بیرون آمد عبدالله الجبلی گفتندی او را و مردم بسیار از خوارچ «بر» و (۳) جمع شده و حرب کردند و عبدوس بهزیمت بسیستان آمد. سیاری محمد بن سیف را بیست فرستاد و رفت با عبدالله جبلی حرب کرد آخر صلح کردند و عبدالله را خلعت داد. «

«باز سیاری عبدوسی را دیگر باز بیست فرستاد چون بیست اندر شد مردی «بر» و (۴) بیرون آمد نام او محمد بن یزید همه مردم گریخته باز «بر» و (۵) جمع شدند و بسواد بست اندر همه گشت و عبدوس بیرون شد با سپاه و گروهی یاران وی را بکشت « (۶)

۷- بمعنی ظرفیت مانند اینمثال ها در شعر و نثر  
 اگر بر کوه خارا باشد ایندرد  
 بیکساعت کند مرکوه راگرد

\*\*\*

وگر بو ژرف دریا باشد اینغم  
 بیکساعت شود چون سنک بی نم (۷)

\*\*\*

چو بودل چیره گرددمهرجانان  
 به ازدوری نباشد هیچ درمان

\*\*\*

اگر صدسال بر آتش نهی قیر  
 نگیرد قیر هرگز گونه شیر  
 یا اینعبارت :

«حسین بیامدو «بر» حصار شدو درها و حصار محکم بیستند گفت باز گردید که «بر» شهمری که اندر آن چندین تکبیر و تملیل بگویند شمشیر نیاید کشید.» (۸)  
 « چون این اندیشه «بر» دل او گذشت شیخ سراز بالمش برداشت.» (۹)

۸- بمعنی بنام مثل :

«امیر خلف بهزیمت شد و بجوین رفت و حسین اندر شهر آمد و بسجده آدینه شد و نماز کرد و آنروز خطبه «بر» او کردند (۱۰)

«باز چون سال بسنهی «کذا» خمس و تسعین اندر آمد، حاجب بهشتی بیامد و خطبه باز «بر» او کردند و مردمان رانچ رسید تاماه رمضان اینسال اندر آمد و خطبه «بر» سپاهسالار کرد.

۹- بمعنی اشتغال مانند :

«سری بن عبدالله روزگاری بسیستان بود باز حکم بن عبدالله را بسیستان فرستاد عمر بن

۱- له او - موافق او - گرد او ۲- علیه - مخالف ۳- له - موافق ۴- علیه - مخالف  
 ۵- له - موافق - گرد او ۶- باینمعانی در تاریخ سیستان حرف بر زیاد دیده می شود ۷-  
 فخرالدین گرجانی ۸- تاریخ سیستان ۹- اسرار التولید ۱۰- تاریخ سیستان ص ۳۳۶

همیره «بس» نماز و حرب و قعقاع بن سوید را «بس» مال و خراج»  
 در سلطنت عرب رسم داشتند که اصقاع و ممالک را بیک کس وا گذاشتندی و گاه  
 بودی که چند کس بتولیت یک محل نامزد شدند یکی «بس» خراج که مسئول وصول و ایصال  
 مالیاتهای او بود دیگری «بس» نماز که امر قضاوت و مظالم نیز در زیر دست وی صورت  
 بستنی و دیگر «بس» حرب و گاه یکی بر نماز و حرب و دیگری «بس» خراج که نامزد میشدند و  
 اهمیت اشخاص گاه بگانه متفاوت بودی (۱)

۱۰- بمعنی «بسا» مثل:

« امیر حسین بدر فارس فرود آمد و لشکر خراسان «بس» وی » (۲)  
 و باین عبارات: اکنون مرا فرستاد ز آنچه داند (از دوستی میان من و آن تو چیزی  
 مکن تا بازگردم و خط حسین ظاهر بستانم و لشکر بازگردانم آنگاه توبه دانی «بس» حسین  
 امیر خلف بطلاق شد و بوالحسن بگوشه دیه فرود آمد و رسولان در میانه کردند تا با  
 امر خلف فرو نهادند .

«آن سرهنگان و عیاران که سلطان محمود ایشان را «بس» خویشان برده بود باز آمدند»  
 «بفرمان سلطان محمود بسیستان آمد و عزیز قوشنجه را «بس» خویشان آورد»  
 و او بدارالاماره نشست تا آنگاهی که پسر خویش را بخلیفتی خویش بدارالاماره که اکنون  
 اوک (۳) گویند بنشانند و مردی ساخته بود بی تعصب و «بس» خوارج اهل سنت و تمیمی و  
 بگری ساخته بود و طریقت سلامت گرفته (۴)

۱۱- بمعنی «بسوی- بجانب» مانند:

همه کار جهان از خلق راز است قضا را دست «بس» مردم دراز است  
 مکش چندین کمان «بس» دوستانت \* \* \* که ناگه بشکنند روزی کمانت  
 مگر رنجی که دیدی رفت از یاد \* \* \* کجا «بس» من کشیدی دست بیداد (۵)  
 چو تو زخم زدی بردل من افغان «بس» فلک بردم  
 فلک را پشت و مارادل چنین آسان شکست ایجان (۶)

دگرگونه آرایشی کرد ماه \* \* \* بسیج گذر کرد «بس» پیشگاه  
 و همچنین در این عبارات از جوامع الحکایات عوفی  
 همچنان آن استخوان پوسیده در دست گرفته بدر صومعه آمد استخوان «بس» در  
 صومعه بینداخت و درآمد (۷)  
 می باید که امشب ندا کنی تا بامداد جمله ی بنی اسرائیل حاضر آیند و منبری «بس»

۱- تاریخ سیستان ۲- ظ «بر» بمعنی «با» نه بمعنی همراه است (نقل از تاریخ سیستان ص ۳۳۷)  
 ۳- ظاهراً درک باید باشد ۴- تاریخ سیستان ص ۱۹۱ ۵- فخرالدین گرجانی ۶- مجیرالدین بیلقانی ۷-  
 ص ۸۹ جوامع الحکایات عوفی

در صومعه بنهند تا من ایشان را وعظ گویم (۱)

بر آستان جانان گرسر توان نهادن گلبانک سر بلندی «بر» آسمان توان زد

\*\*\*

۱۲- بمعنی «نسبت به» «در حق» مانند :

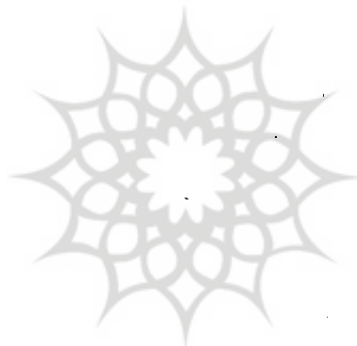
مرا بینید و دل در کس میندید که بس هر سختی «بر» من پسندید

\*\*\*

و یا آگاه گشتی از نهانم که من «بر» تو چگونه مهربانم

\*\*\*

زمن خشنود باشد یا دلازار جفا جو یست «بر» من یا وفادار



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی